

نبوت

در کتاب و سنت

دکتر سید محمد کدبنی هاشمی

سرشناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور: نیوت در کتاب و سنت / سید محمد
بنی‌هاشمی.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری:
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۷۱۷-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:



شابک ۱-۷۱۷-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۱ ۱-۷۱۷-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۱ ISBN 978-964-539-717-1

نیوت در کتاب و سنت

سید محمد بنی‌هاشمی

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۳

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه‌آرایی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: صبا

کلیه حقوق اعم از تکثیر، انتشار و بازنویسی (چاپی، صوتی، تصویری،
الکترونیکی و pdf) برای ناشر محفوظ است.



اینستاگرام:
monir_publisher

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آپسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹
تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)

پست الکترونیکی:
info@monir.com

کانال تلگرام:
telegram.me/monirpub



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ:

مخبر «رحمۃ للعالمین»

پیام آور رافت و رحمت

آموزگار عقلانیت و بندگی

حضرت محمد بن عبداللہ صلی اللہ علیہ و آلہ

بہ نیابت از:

جوان برومند ہاشمی

یادگار کریم اہل بیت علیہم السلام

حضرت قاسم بن الحسن علیہ السلام

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۱۹

بخش اول: اضطرار به انبیا و معرفت ایشان

فصل ۱: نیاز ضروری (اضطرار) به انبیا و رسل الهی	۲۳
معنای «نبی»	۲۳
معنای «رسول»	۲۴
رابطه‌ی «نبی» و «رسول»	۲۵
طبقات انبیا و مرسلین	۲۶
برتری پیامبران اولوالعزم بر سایر انبیا	۲۸
مُحال بودن تفویض در تشریح	۳۲
لازمه‌ی عاقل بودن: نفی تفویض تشریحی	۳۳
کشف رضا و سخط داشتن خداوند به نور عقل	۳۳
کشف لزوم بندگی خداوند به نور عقل	۳۵
دو رکن مقوم بندگی خداوند	۳۵
مذکر بودن انبیا به دو رکن بندگی خدا	۳۶
خارج ساختن مردم از ظلمات به سوی نور	۳۷
علم به احکام تعبّدی غیر عقلی فرع بر معرفت به خدا و نور علم و عقل	۳۸

۳۹	اهداف اصلی انبیا در فرمایش امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۴۱	نیاز ضروری انسان به انبیا در قلمرو غیر مستقلات عقلیه
۴۴	سنت اولیّه‌ی الهی: بودن حجّت آشکار در میان مردم
۴۵	سنت ثانویه‌ی الهی: آشکار نبودن حجّت الهی
۴۶	سنت ثانویه: برخاسته از عدل الهی
۴۸	مراتب داشتن هدایت الهی
۴۹	اتمام حجّت الهی بر پایه‌ی هر مرتبه از هدایت

فصل ۲: وجوب معرفت انبیاء و رُسل الهی

۵۱	اولین وظیفه‌ی بنده‌ی عاقل: فحص
۵۱	وظیفه‌ی دوم: «تحقیق درباره‌ی صدق ادّعی نبوت»
۵۲	درک «وجوب شکر خداوند و حرمت کفر ورزیدن به او»
۵۴	تذکر مورد تأیید امام <small>علیه السلام</small> در مورد وجوب معرفت انبیا
۵۵	فرمایش امام رضا <small>علیه السلام</small> در خصوص وجوب معرفت رسولان الهی
۵۷	مراد از وجوب معرفت نبی و رسول به عنوان یک عمل اختیاری
۵۸	سنت الهی: اعطای معرفت رسول در پی فحص از او
۵۸	فایده‌ی دانستن وظیفه‌ی فحص و تحقیق درباره‌ی صدق مدّعی نبوت
۶۰	چهار حالت ممکن برای آشنا به وظیفه‌ی تحقیق درباره‌ی نبی الهی
۶۱	امکان پذیر نبودن تعیین مصادیق این حالات

فصل ۳: شناخت رسول به رسالت

۶۳	راه شناخت رسول: رفع نیازهای ما به او
۶۴	راه نخست: تذکر دادن به خدای فطری
۶۴	راه دوم: تذکر دادن به نور عقل
۶۶	معرفت به نور عقل: باب الابواب همه‌ی معارف الهی
۶۷	گمراهی در شناخت عقل و خدای متعال
۶۸	رسالت انبیا <small>علیهم السلام</small> نجات از ظلمات به سوی نور

بخش دوم: اعجاز پیامبران الهی

فصل ۱: شناخت رسول به معجزات	۷۳
آیات بینات: کاشف از توانایی فوق بشری	۷۳
معجزه: علامت صدق رسول الهی	۷۴
نفی معجزه در صورت بودن قرینه‌ی عقلی بر بطلان ادعای سفارت الهی	۷۶
معجزه: بستر معرفت به پیامبر و اتمام حجت بر مردم	۷۸
معجزه‌ی بارز هر پیامبر: متناسب با شرایط زمان ایشان	۸۱
علامت بودن معجزه به واسطه‌ی نور عقل	۸۳
برتری پیامبر خاتم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> بر سایر پیامبران در معجزات	۸۴
قرآن کریم: شاهد الهی بودن خود	۸۵
معرفی قرآن از زبان خودش	۸۶
علت انکار بعثت رسول الهی	۸۸
«حدیث» بودن قرآن: دلیل الهی بودنش	۸۹
کیفر انکار کنندگان قرآن حدیث	۹۰
قرآن: احسن الحدیث	۹۱
تباین دیدگاه قرآن با معارف بشری در بحث خداشناسی	۹۲
فصل ۲: شاهدان صداقت رسول اکرم	۹۳
خدای متعال: شاهد کافی بر رسالت رسول اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۹۳
خداوند: برترین شاهد رسالت رسول <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۹۴
مثالی برای وجدان شهادت خداوند به رسالت رسول	۹۶
وجدان شهادت خداوند، فقط با ایمان به رسول او	۹۷
شهادت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به رسالت رسول	۹۸
ذکر وصف مقوم در معرفی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»	۱۰۰
شهود حقایق کتاب: شرط شاهد رسالت بودن	۱۰۳
امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> : بزرگ‌ترین آیه، بینة و معجزه‌ی پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۱۰۵
امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> : شاهد تالی رسول الله <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۱۰۷

۱۱۱	فصل ۳: اعجاز قرآن کریم
۱۱۱	تحدی کردن قرآن کریم
۱۱۲	تحدی کلام خدا به مرادات و مقاصد آن
۱۱۳	نور بودن قرآن به اعتبار مقاصد آن
۱۱۵	ظهور الهی بودن قرآن به ذات خودش
۱۱۶	«عربی مبین» بودن قرآن کریم
۱۱۸	تحدی پیامبر اکرم ﷺ به قرآن فصیح
۱۱۹	اسلوب فرابشری قرآن کریم
۱۲۱	اقرار به ناتوانی در برابر فصاحت و بلاغت قرآن
۱۲۲	ناتوانی از مقابله با قرآن حتی بدون تنبیه به نور بودن آن
۱۲۳	وجه تحدی قرآن، فراتر از اقرار به ناتوانی از مقابله با آن
۱۲۴	تحدی قرآن کریم به هدایت‌گری‌اش
۱۲۵	تکذیب قرآن به سبب احاطه‌ی علمی نداشتن به آن
۱۲۷	سرّ توانایی نداشتن بر مقابله با قرآن
۱۲۸	تحدی نشدن به فصاحت و بلاغت در قرآن
۱۲۹	حجیت انفرادیه نداشتن قرآن کریم

بخش سوم: وحی نبوت و عصمت انبیا

۱۳۳	فصل ۱: وحی نبوت در معارف الهی
۱۳۳	معنای لغوی «وحی»
۱۳۵	وحی نبوت
۱۳۶	انزال روحی از امر الهی
۱۳۷	روح حامل و حافظ علم
۱۳۹	واجد شدن نور علم به واسطه‌ی نفخ رُوح مِنْ أَمْرِهِ
۱۴۰	تعلق گرفتن «وحی» و اطلاق «نور» به «رُوح مِنْ أَمْرِهِ»
۱۴۲	قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

۱۴۴	فرود آمدن ملائکه و روح در شب قدر
۱۴۵	تأیید پیامبر خدا به روح القدس
۱۴۶	خلقت پنج روح در انبیاء الهی
۱۴۸	عظمت روح القدس نسبت به سایر ارواح
۱۵۰	بهره‌ی اختصاصی رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی طاهرین <small>علیهم‌السلام</small> از «رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ»
۱۵۲	تأیید جبرئیل با روح القدس
۱۵۳	اسناد تنزیل وحی به روح القدس
۱۵۴	احتمال تأیید جبرئیل با «رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ»

فصل ۲: وجوب عصمت و چگونگی آن ۱۵۷

۱۵۷	عصمت: لازمه‌ی مقام نبوت و رسالت
۱۵۸	عصمت پیامبر در تشخیص وحی
۱۵۹	عصمت پیامبر در ابلاغ وحی
۱۶۰	عصمت پیامبر در عمل به وحی
۱۶۴	دو رکن تحقق عصمت
۱۶۶	ضرورت معصوم بودن حجت الهی
۱۶۹	لطف ویژه‌ی خدا به انبیا به خاطر لیاقت ایشان
۱۷۱	خالص گردانیدن خدا به واسطه‌ی یاد آخرت
۱۷۲	یاد کردن خدا: مصداق توفیق الهی
۱۷۴	اعلام «وفاداری انبیا به شرط الهی پیش از خلقت»
۱۷۶	مقام مُخْلِصین نزد خداوند

فصل ۳: تعارض نداشتن آیات قرآن با عصمت انبیاء ۱۷۷

۱۷۷	مقصود قرآن از معصیت حضرت آدم <small>علیه‌السلام</small>
۱۸۱	حسادت حضرت آدم <small>علیه‌السلام</small> به خیمه‌ی طیبه <small>علیها‌السلام</small> و توبه‌ی ایشان
۱۸۴	اعتقاد راسخ حضرت ابراهیم <small>علیه‌السلام</small> به توحید پروردگار
۱۸۷	دروغ نگفتن حضرت ابراهیم <small>علیه‌السلام</small> در شکستن بت‌ها

- ۱۸۹ دروغ نگفتن حضرت ابراهیم علیه السلام در اظهار بیماری
- ۱۹۱ معصیت نکردن حضرت موسی علیه السلام در کشتن دشمن خدا
- ۱۹۳ معنای ظلم حضرت موسی علیه السلام و طلب مغفرت ایشان از خدا
- ۱۹۴ معنای صحیح ضلالت حضرت موسی علیه السلام
- ۱۹۶ درخواست رؤیت خداوند از جانب حضرت موسی علیه السلام
- ۱۹۹ گنهگار نبودن حضرت موسی علیه السلام
- ۱۹۹ مقصود قرآن از یتیم و ضالّ بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۰۲ مقصود قرآن از غفران گناه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۰۴ اعتراض به امت با خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۰۸ عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماجرای ازدواج با زینب بنت جحش

بخش چهارم: معارف و حیانی

- فصل ۱: دین داری بر پایه‌ی شکر مُنعم ۲۱۳
- ۲۱۳ حکم عقل: وجوب خضوع در برابر خدای متعال
- ۲۱۴ عمق خاصّ این حکم عقلی
- ۲۱۵ دلنشین بودن این حکم عقلی
- ۲۱۷ تذکر به لزوم شاکر بودن در دعای جوشن صغیر
- ۲۱۷ اقرار بنده به کوتاهی کردن در شکر پروردگار
- ۲۱۹ حرام دانستن معصیت خدا، کم‌ترین حدّ شکر واجب
- ۲۲۰ وجوب خضوع در برابر خداوند همراه با شوق و رغبت
- ۲۲۱ تذکرات قرآن کریم در مورد شکر خداوند
- ۲۲۳ سجده‌ی شکر در برابر عظمت ولیّ نعمت
- ۲۲۴ عبادت خدا: هدف اصلی بعثت انبیا
- ۲۲۶ وجوب عقلی «اخلاص در دین»
- ۲۲۹ دین حق: اسلام
- ۲۳۰ دین حنیف

۲۳۲ فطری بودن دو رکن دین‌داری
۲۳۳ دین‌داری: مایه‌ی آرامش قلبی و رفع اضطراب
۲۳۵ شیرینی دین‌داری بر پایه‌ی شکر مُنعم
۲۳۷ دین حنیف بر اساس شکر مُنعم
۲۳۸ دین خدا بر پایه‌ی لوطی‌گری
۲۴۱ فصل ۲: محور دوم هدف انبیاء
۲۴۱ شأن «تزکیه»ی رسول اکرم ﷺ
۲۴۴ تعلیم و تربیت: با محوریت عقل
۲۴۶ پیامبران الهی: در قلّه‌ی عقلانیت
۲۴۹ پیامبر اکرم ﷺ: در قلّه‌ی ادب و اخلاق عظیم
۲۵۰ تخلّق به مکارم اخلاق از کودکی
۲۵۱ معنای لغوی «اخلاق»
۲۵۳ سنجیه و شاکله‌ی انسان
۲۵۵ «شاکله» یا «نیت راهبردی»
۲۵۶ تربیت نیکو بر محور مکارم اخلاق
۲۵۷ نور عقل: سرچشمه‌ی مکارم اخلاق
۲۵۹ تربیت الهی: متمم مکارم اخلاق
۲۶۰ آثاره‌ی دفائن عقول
۲۶۱ رأس مکارم اخلاق: حیا
۲۶۳ حیا عقل در برابر حیا حُمق
۲۶۴ حیا: هم‌ارز با عقل
۲۶۶ عقل کامل‌تر: اخلاق نیکوتر
۲۶۸ جدایی‌ناپذیری اخلاق از عقل
۲۶۸ جدایی‌ناپذیر بودن حیا و دین از عقل
۲۷۱ فصل ۳: نسبت میان عقل و دین
۲۷۱ رابطه‌ی هم‌ارزی بین عقل‌ورزی و دین‌داری

- ۲۷۲ دین‌داری: نتیجه‌ی عاقل بودن
- ۲۷۳ ادای فرائض الهی، فقط به واسطه‌ی عقل
- ۲۷۴ انجام عمل غیرعاقلانه؛ هم‌ارز با بی‌دینی
- ۲۷۶ ادراک همه‌ی دین؛ فقط با عقل
- ۲۷۷ دین‌داری غیرعاقلانه!
- ۲۸۰ تعریف عقل به: عامل و مایه‌ی عبادت خدا
- ۲۸۱ هر درجه‌ی اطاعت از عقل، هم‌ارز با درجه‌ای از طاعت الهی
- ۲۸۳ بندگی و تدبیر عاقلانه با وجود انحراف اعتقادی و نفاق قلبی
- ۲۸۵ سلامت دین؛ در گرو کمال عقل
- ۲۸۷ مقایسه‌ی حماقت احمق با گناه‌گناهکار
- ۲۸۹ جدایی ناپذیر بودن دین از عقل
- ۲۸۹ رأس دین‌داری: تواضع در برابر حق متعال
- ۲۹۰ رأس بی‌دینی: استکبار در برابر خداوند
- ۲۹۱ ایمان و کفر: نتیجه‌ی پیروی از عقل یا مخالفت با آن
- ۲۹۲ سه رکن دین: فقط بر پایه‌ی عقل
- ۲۹۲ قوام فروع دین بر اساس عقل
- ۲۹۳ معنای عمیق «تعبد»
- ۲۹۶ حکم عقل: حکم الهی
- ۲۹۷ بیان عقلی: ملاک استحقاق عقوبت
- ۲۹۷ معیار واحد در بیان عقلی و شرعی
- ۲۹۸ تقدّم بیان عقلی بر بیان شرعی
- ۲۹۹ هدف اصلی انبیا علیهم‌السلام: آگاهی دادن به خلق
- ۳۰۰ حقیقت طاعت: پذیرش با رغبت
- ۳۰۲ لا اکراه فی الدّین
- ۳۰۴ مثالی برای کار تربیتی انبیا
- ۳۰۵ پیامبران الهی: مربیان بشر نه نیروی انتظامی
- ۳۰۶ معنای صحیح «بلاغ» و «تبلیغ» دین

۳۰۸	اتمام حجّت: نتیجه‌ی رسالت انبیا، نه هدف آن
۳۰۸	زبان و منطق پیشوایان دین در خصوص علت تعبّد خواستن از بندگان
۳۱۰	تلقی نادرست از «تعبّد»
۳۱۱	رویکرد اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> در بیان علل شرایع
۳۱۳	معنای صحیح «علّة» در بیان علل شرایع
۳۱۴	بیان علل عقلایی از زبان اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۳۱۶	سؤال درباره‌ی علت نماز و پاسخ امام صادق <small>علیه‌السلام</small> و امام رضا <small>علیه‌السلام</small>
۳۱۹	سؤال از علت روزه و پاسخ امام صادق <small>علیه‌السلام</small> و امام رضا <small>علیه‌السلام</small>

۳۲۳	فصل ۴: نسبت میان اخلاق و دین
۳۲۳	سرچشمه‌ی مشترک اخلاق و دین
۳۲۴	رابطه‌ی هم‌ارزی میان دین و اخلاق
۳۲۵	تفکیک‌ناپذیر بودن دین و اخلاق، بر محوریت عقل
۳۲۶	تأثیر متقابل دین و اخلاق در یکدیگر
۳۲۷	دو گونه رابطه میان دین و اخلاق
۳۲۸	عینیت «تواضع و شکر مُنعم» با ایمان و «تکبر و کفران نعمت» با کفر
۳۲۹	مقایسه‌ی فضیلت «تواضع» با رذیلت «تکبر»
۳۳۰	تواضع: «ملاک تقرب» و تکبر: «معیار دوری از خدا»
۳۳۱	تواضع: «بالاترین طاعت» و تکبر: «بدترین معصیت خدا»
۳۳۴	ظهور و بروز قهری «کبر»
۳۳۴	عینیت «مکارم اخلاق» با «طاعت خدا» و «مساوی اخلاق» با «نقض طاعت الهی»
۳۳۶	عناوین برگزیده‌ی مکارم اخلاق
۳۳۷	عناوین برگزیده‌ی مساوی اخلاق
۳۳۹	همسویی دین و اخلاق در همه‌ی مصادیق
۳۳۹	محبوب نبودن عموم عقلا از درک احکام اخلاقی
۳۳۹	حجّیت عقل: دلیل کافی برای وجوب عمل به احکام اخلاقی
۳۴۱	اتمام حجّت خدا بر مردم به واسطه‌ی عقول آنها

۳۴۲	استحقاق عقوبت الهی: نتیجه‌ی روی گرداندن از حکم عقل
۳۴۳	سرزنش قرآن: نتیجه‌ی اعراض از حکم عقل و اخلاق
۳۴۵	مقصود از تأثیر و تأثر متقابل دین و اخلاق
۳۴۶	تأثیر افول اخلاق در تضعیف ایمان
۳۴۸	رابطه‌ی «رفق» و «حُرُق» با «ایمان» و «حجاب آن»
۳۵۱	تأثیر حُسن خُلُق در عاقبت به خیری
۳۵۲	تأثیر سُوء خُلُق در هلاکت ابدی
۳۵۳	«حُسن خُلُق» و «سُوء خُلُق»: مهم‌ترین عوامل «دین‌داری» و «بی‌دینی»
۳۵۴	دین‌داری: در گرو حُسن خُلُق و غضب نکردن
۳۵۵	بهشتی شدن: در گرو رعایت اخلاق
۳۵۷	نقش محوری «سخاوت» در دین‌داری
۳۵۹	مبغوض بودن «بُخل و سُوء خُلُق» نزد خداوند
۳۶۱	موضوعیت و طریقیّت داشتن سخاوت، برای طاعت الهی
۳۶۲	مبغوض بودن بُخل و طریقیّت آن برای گناهان
۳۶۴	مقایسه‌ی سخاوت با بُخل از سه جهت
۳۶۵	ارتباط عمیق بین ایمان و سخاوت
۳۶۷	مقایسه‌ی گناهکار سخی، با عابد بخیل
۳۶۹	تأثیر ایمان در اخلاق

۳۷۳	فصل ۵: روش تربیتی پیامبر اکرم <small>ﷺ</small>
۳۷۳	اهمیت شناخت روش تربیتی پیامبر اکرم <small>ﷺ</small>
۳۷۴	آغاز دعوت پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> در مکه‌ی مکرمه
۳۷۷	روح حاکم بر تبلیغ پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> در مکه
۳۷۹	دو محور اساسی در تعلیم و تربیت پیامبر اکرم <small>ﷺ</small>
۳۸۰	نهی از کشتن اولاد و ارتکاب زنا
۳۸۱	نهی از قتل نفس محترمه و خوردن مال یتیم
۳۸۲	نهی از خیانت در معامله و پیروی بدون علم

۳۸۳ نهی از رفتار متکبرانه و تذکر به ناپسند بودن بدی‌ها
۳۸۵ روش پیامبر اکرم ﷺ در جذب افراد به اسلام
۳۸۷ ده محور اصلی دعوت پیامبر اکرم ﷺ
۳۸۸ محوریت حنیفیت در دعوت پیامبر اکرم ﷺ
۳۹۰ حنیفیت سمحه: آیین ابراهیم ؑ
۳۹۱ دین الهی: اسلام حنیف
۳۹۲ حنیفیت: ناشی از فطرة الله
۳۹۳ فطرة الله: دین قیم
۳۹۴ سرّ «سمحه بودن» دین حنیف
۳۹۵ لذت معرفت خدا
۳۹۶ گوارا بودن اخلاق و ناگوار بودن ضد اخلاق
۳۹۷ فطرت عقلائیّه: منشأ احسان مضاعف خدا به انسان
۳۹۸ اسلام آوردن ابوتمیمه با تذکار فطری پیامبر اکرم ﷺ
۴۰۰ معانی دقیق «معروف» و «منکر»
۴۰۲ سفارش پیامبر اکرم ﷺ به تقوای الهی و کوچک نشمردن معروف‌ها
۴۰۳ پرهیز دادن پیامبر اکرم ﷺ از تکبر و فخر ورزیدن
۴۰۴ پرهیز دادن پیامبر اکرم ﷺ از دشنام دادن دیگران
۴۰۵ روش تبلیغ ابوامیه توسط پیامبر اکرم ﷺ
۴۰۶ سفارش پیامبر اکرم ﷺ به انتظار زیاد نداشتن از مردم
۴۰۷ پرهیز دادن پیامبر اکرم ﷺ از دشنام دادن
۴۰۸ ارزش قائل شدن برای معروف دیگری
۴۱۰ چند سفارش مهم اخلاقی پیامبر اکرم ﷺ
۴۱۲ ارائه‌ی احکام شرعی پس از ده سال در مدینه
۴۱۵ روش صحیح تربیت دینی از جهت محتوا و بیان
۴۱۷ فهرست منابع

پیش‌گفتار

در شناخت دین، پس از اعتقاد به توحید و عدل پروردگار متعال، مهم‌ترین رکن، ایمان به انبیا و رسل الهی است. معرفت پیامبران در تحقق دین‌داری هم موضوعیت دارد و هم طریقیّت. بدون پذیرفتن رسولان الهی، بندگی خدا امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این که راه و رسم عبودیت پروردگار را نیز به طور کامل فقط باید از پیامبران آموخت.

برای آشنایی نسبتاً عمیق با مقام «نبوت و رسالت» به لطف پروردگار حلقه‌ی دهم از سلسله مباحث اعتقادی به رشته‌ی تحریر درآمد و به دنبال آن، حلقه‌ی یازدهم در دو مجلد به بیان «معارف و حیانی» اختصاص یافت که شامل آموزه‌های پیامبران الهی به ویژه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. این دو حلقه حجمی بالغ بر هزار صفحه را در برگرفته‌اند که آشنایی با آن برای اهل تحقیق در مباحث اعتقادی ضروری به نظر می‌رسد.

«نبوت در کتاب و سنت» خلاصه‌ای از این دو حلقه است که مباحث تطبیقی و تفصیلی در آن حذف شده است. اهمّ عناوین آن عبارتند از:

- نیاز ضروری (اضطرار) به انبیا و رسل الهی

- وجوب معرفت انبیا و رسل الهی

- شناخت رسول به رسالت

- اعجاز پیامبران الهی

- اعجاز قرآن کریم

- وحی نبوت و وجوب عصمت انبیا

- تعارض نداشتن آیات قرآن با عصمت انبیا

- دین داری بر پایه‌ی شکر مُنعم

- نسبت میان عقل و دین

- نسبت میان اخلاق و دین

- روش تربیتی پیامبر اکرم ﷺ

در سال‌های گذشته کتاب‌های «علم و عقل در کتاب و سنت»، «توحید در کتاب و سنت» و «عدل در کتاب و سنت» به اهتمام برادر گرامی آقای دکتر سیدمحمد هادی صدرالحفاظی منتشر گردیده بود. نوشته‌ی حاضر نیز به همت ایشان آماده‌ی چاپ شده است که این جا از زحمات ایشان تقدیر و تشکر می‌نمایم.

امیدوارم این مکتوب با امضای حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام مقبول درگاه احدیت قرار بگیرد و چراغ راهی برای جویندگان معارف الهیه باشد.

سید محمد بنی‌هاشمی

اول ذی القعدة ۱۴۴۵

مصادف با ولادت حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام

۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

بخش اول

اضطرار به انبیا و معرفت ایشان

فصل ۱

نیاز ضروری (اضطکالر) به انبیاء وُرُسل الهی

معنای «نبی»

برای روشن شدن وجه اضطرار بشر به انبیاء و رسولان الهی، باید ابتدا با معانی «نبی» و «رسول» و مختصری با مصادیق آن‌ها آشنا شویم. می‌دانیم که اصل اولی در مورد کلماتی که در کتاب و سنت به کار رفته‌اند، معانی لغوی آن‌هاست. بر این اساس باید معنای صحیح واژه‌ی «نبی» را ابتدا از کتب لغت جستجو کنیم. در «معجم مقاییس اللّغة» چنین آمده است:

نون و باء و حرف عله (واو) اصلی صحیح است که بر بلندی در یک چیز نسبت به غیر خودش یا دوری از آن، دلالت دارد.^۱

و در ادامه، واژه‌ی «نبی» را از همین ریشه دانسته است:

و گفته می‌شود همانا نام نبی از «نبوة» به معنی ارتفاع است، گویی او به سبب والایی منزلتش، بر سایر مردم برتری داده شده است.^۲

طبق این بیان، «نبی» نامیده شدن پیامبر به جهت رفعت مقام و منزلت ایشان نسبت به سایر مردم است. البته احتمال دیگری در مورد واژه‌ی «نبی» مطرح شده و آن

۱. معجم مقاییس اللّغة / ۵ / ۳۸۴.

۲. همان. نیز بنگرید به: القاموس المحيط / ۴ / ۴۵۲، مفردات الفاظ القرآن / ۷۹۰، لسان العرب /

۱ / ۱۶۳، تاج العروس / ۲۰ / ۲۱۳.

این که ریشه اش از «ن ب ا» باشد.^۱ طبق این قول، کلمه‌ی «نبی» در اصل «نبی» بوده که چون همزه، قلب به یاء شده و یاء در یاء ادغام گردیده، به صورت «نبی» در آمده است.

معنای «رسول»

اما کلمه‌ی دیگری که ما آن را در زبان فارسی به «فرستاده شده» یا «پیغمبر» ترجمه می‌کنیم، واژه‌ی «رسول» است. در معجم مقاییس اللغة درباره‌ی ریشه‌ی آن، چنین آمده است:

راء و سین و لام، اصلی واحد، شایع و قیاسی است که دلالت بر برانگیخته شدن و دنباله‌دار بودن دارد.^۲

یعنی بر هر چه حالت برانگیختگی و امتداد دارد، این معنا صدق می‌کند. با این ترتیب «رسول» به کسی اطلاق می‌گردد که از جانب دیگری مبعوث شده و اخبار او را پی می‌گیرد:

معنای «رسول» در لغت، کسی است که خبرهای برانگیزاننده‌ی خود را پی می‌گیرد. زیرا [این تعبیر] از این گفتار آنان (اهل لغت) گرفته شده که: «جَاءَتِ الْاَيْلُ رُسُلًا»، یعنی [شتران] در پی هم آمدند.^۳

به همین جهت می‌توانیم «رسول» را «فرستاده شده» و «پیام آور» یا «پیغام‌بر» ترجمه کنیم. به زبان ساده‌تر، «رسول» حامل پیام و مأموریتی است که باید آن را از جانب کسی که وی را فرستاده، به کسانی که به سویشان مبعوث شده، برساند. لفظ «رسول» بر غیر پیامبران الهی ﷺ هم اطلاق شده است. قرآن کریم به فرشتگان مرگ، اطلاق «رُسُل» نموده، آن‌جا که می‌فرماید:

... إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ.^۴

۱. به عنوان نمونه: مفردات الفاظ القرآن / ۷۹۰، الفائق / ۳ / ۲۷۲، النهاية / ۵ / ۳، الطراز الاوّل / ۲۰۴ / ۱.

۲. معجم مقاییس اللغة / ۲ / ۳۹۲.

۳. لسان العرب / ۱۱ / ۲۸۴ نیز بنگرید به: تهذیب اللغة / ۱۲ / ۲۷۲ و مفردات الفاظ القرآن / ۳۵۳.

۴. الانعام / ۶۱.

... آن هنگام که مرگ یکی از شما فرا برسد، فرستادگان ما [جان] او را به طور کامل می‌ستانند، در حالی که [در انجام مأموریت خود] کوتاهی نمی‌کنند.

رابطه‌ی «نبی» و «رسول»

با توجه به معانی لغوی دو واژه‌ی «نبی» و «رسول» می‌توان دریافت که چه بسا انسانی از جانب خداوند به مقام رفیع «نبوت» نائل گردیده، اما به رسالتی مبعوث نشده باشد. یعنی «نبی» باشد ولی «رسول» خدا نباشد. همان‌طور که ممکن است بنده‌ای حامل پیام و رسالتی از جانب خدا برای فرد یا افرادی باشد، ولی حائز مقام «نبوت» نباشد.

حالت سوم این است که انسانی هم «نبی» باشد و هم «رسول» خدا، که به چنین فردی، «نبی مرسل» گفته می‌شود. براساس احادیث منقول از اهل بیت علیهم‌السلام، تعداد این افراد، سیصد و سیزده نفر بوده است، در حالی که تعداد انبیاء الهی، صد و بیست و چهار هزار نفر شمرده شده است. جناب ابوذر از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پرسد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ النَّبِيُّونَ؟

ای رسول خدا! انبیا چند نفرند؟

آن حضرت می‌فرماید:

مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ.

صد و بیست و چهار هزار نبی.

آن‌گاه می‌پرسد:

كَمْ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ؟

فرستادگان از ایشان چند نفرند؟

می‌فرماید:

ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ جَمَاءَ غَفِيرَاءُ.^۱

در مجموع سی صد و سیزده نفر بی‌کم و کاست.

طبق این حدیث شریف همه‌ی انبیاء الهی، «رسول» یا «مرسل» نبوده‌اند؛ چون رسالت و مأموریتی از جانب خداوند برای دیگران نداشته‌اند.

طبقات انبیاء و مرسلین

طبق آن چه از ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام نقل شده، انبیاء و رسل الهی، چهارگروه بوده‌اند: اول: پیامبری که خبرهایی برای خودش داشته و به دیگری کاری ندارد. دوم: پیامبری که وحی را در خواب می‌بیند و صدای فرشته‌ی وحی را می‌شنود، اما در بیداری او را مشاهده نمی‌کند و به سوی هیچ کس هم مبعوث نشده است و بر او امامی است؛ مانند حضرت لوط علیه‌السلام که حضرت ابراهیم علیه‌السلام امامش بود. سوم: پیامبری که وحی را در خواب می‌بیند و صدای وحی را می‌شنود و خود فرشته‌ی حامل آن را هم مشاهده می‌نماید و به سوی گروهی - کم یا زیاد - فرستاده شده است. مانند حضرت یونس علیه‌السلام که امامی بر او از جانب خدا بود. چهارم: پیامبری که وحی را در خواب می‌بیند و صدای وحی را می‌شنود و در بیداری هم فرشته‌ی حامل وحی را مشاهده می‌کند. در حالی که خود، امام است؛ مانند پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام. روشن است که برخی از این گروه‌ها ویژگی‌های مشترک دارند، همان طور که در برخی اوصاف متفاوتند. متن فرمایش امام صادق علیه‌السلام در معرفی این چهار دسته، چنین است:

الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ فَنَبِيٌّ مُّبْتَلًى فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا وَ نَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يُعَايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ علیه‌السلام عَلَى لُوطٍ علیه‌السلام وَ نَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ وَ قَدْ أُرْسِلَ

۱. الخصال / ۲ / ۵۲۴ و نیز: معانی الاخبار / ۳۳۳.

إِلَى طَائِفَةٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا كَيْفَ نَسَّ قَالَ اللَّهُ لِيُونُسَ: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ
أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^۱ قَالَ: يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَعَلَيْهِ إِمَامٌ وَ الَّذِي يَرَى
فِي نَوْمِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يُعَايِنُ فِي السَّقَطَةِ وَ هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ
أُولَى الْعَزْمِ.^۲

انبیاء و فرستادگان بر چهار گروهند: [نخست] نبیی که فقط خودش را خبر داده‌اند و [از جایگاه خود] به غیر آن [رتبه] در نمی‌گذرد، و [دوم] نبیی که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود ولی در بیداری آن [صاحب صدا] را به چشم نمی‌بیند و به سوی کسی فرستاده نشده است و بر او امامی [گماشته] است؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام بر حضرت لوط علیه السلام [امام] بود، و [سوم] نبیی که در خوابش می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را به چشم می‌بیند؛ در حالی که به سوی گروهی (کم باشند یا زیاد) فرستاده شده است؛ همانند حضرت یونس علیه السلام، خداوند درباره‌ی یونس علیه السلام فرمود: «او را به سوی صد هزار یا تعدادی که بیش از آن باشند فرستادیم». [امام علیه السلام] فرمودند: سی هزار [نفر] بیش [از صد هزار تن] بودند و بر او (یونس) امامی [منصوب] بود، و [چهارم] کسی که در خوابش می‌بیند و صدا را می‌شنود و [فرشته را] در بیداری به چشم می‌بیند و او امامی است همانند [انبیاء] اولوالعزم.

ملاحظه می‌شود که علاوه بر آن چه گفتیم، تفاوت میان برخی از انبیاء الهی در حائز بودن یا نبودن مقام «امامت» است.^۳ انبیایی که علاوه بر «نبوت» به مقام امامت هم نائل آمده بودند، مقامی بالاتر از پیامبرانی داشته‌اند که امام نبوده و از جانب خدا، پیامبری دیگر، بر ایشان امامت داشته است. به عنوان مثال پیامبران اولوالعزم که آقا و سرور پیامبران الهی بوده‌اند، همگی مقام امامت را هم دارا بوده‌اند. این ذوات مقدّس را امام صادق علیه السلام این‌گونه معرفّی فرمودند:

۱. الضافات / ۱۴۷.

۲. الکافی / ۱ / ۱۷۴ و نیز: بصائر الدّرجات / ۱ / ۳۷۳ و الاختصاص / ۲۲.

۳. إن شاء الله در مکتوب دیگری درباره‌ی مقام امامت، مطابق آموزه‌های قرآن و اهل بیت علیهم السلام سخن خواهیم گفت.

سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَ هُمْ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى، نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ.^۱

سروران انبیاء و فرستادگان پنج نفرند و ایشان اولوالعزم از رسولان هستند و آسیا [ی رسالت] بر [محور] آن‌ها می‌گردد. نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درود خداوند بر او و خاندانش و همه‌ی انبیا باد.

برتری پیامبران اولوالعزم بر سایر انبیا

بنابر برخی روایات، پیامبران اولوالعزم الهی، رسالت جهانی داشته و به سوی جن و انس (انسان‌ها) مبعوث شده‌اند. از امام زین‌العابدین علیه السلام و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام چنین نقل شده است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةٌ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفِ نَبِيٍّ فَلْيُزِرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ عليهم السلام يَسْتَأْذِنُونَ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤَدِّنُ لَهُمْ مِنْهُمْ خَمْسَةَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ.

کسی که دوست دارد صد و بیست و چهار هزار نپی دست در دستش بگذارند، پس قبر ابی‌عبدالله حسین بن علی علیه السلام را در نیمه‌ی شعبان زیارت کند، چراکه ارواح انبیا علیهم السلام از خدا برای زیارت ایشان اجازه می‌گیرند. پس به ایشان رخصت داده می‌شود، و از میان ایشان، پنج رسول اولوالعزم هستند.

راوی می‌پرسد: «آنان کیانند؟» امام علیه السلام می‌فرماید:

نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

سپس امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که: «معنای اولوالعزم چیست؟» می‌فرماید:

بُعُثُوا إِلَى شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا جَنَّتْهَا وَ اِنْسَهَا.^۱

به سوی شرق و غرب زمین و جن و انس آن، مبعوث شده‌اند.

طبق این بیان نورانی، ارواح همه‌ی انبیاء الهی در هر نیمه‌ی شعبان از خدای متعال برای تشرّف به حرم مطهر سیدالشهداء علیه السلام و زیارت ایشان، اجازه می‌خواهند و به ایشان اذن داده می‌شود که پنج پیامبر اولوالعزم الهی هم جزء این زائرانند. در مورد وجه تسمیه‌ی این بزرگان از انبیاء الهی، از حضرت باقرالعلوم علیه السلام، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی:

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا.^۲

همانا پیشاپیش با آدم عهد بستیم، پس [وفا به آن عهد را] از یاد برد و برای او عزمی نیافتیم.

چنین نقل شده است:

عَهْدَ إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْأَيَّمَةِ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ لِأَنَّهُمْ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام وَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام وَ سِيرَتِهِ فَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ.^۳

[خداوند] درباره‌ی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان پس از او عَلَيْهِمُ السَّلَام، با وی (آدم) پیمان بست. پس وی [پیمان خود را] ترک گفت و در او تصمیمی راسخ درباره‌ی ایشان - که آنان، این چنین [برخوردار از مقامات الهی] هستند - نبود. و [پیامبران اولوالعزم] تنها به این خاطر اولوالعزم نامیده شدند، که با ایشان در [باره‌ی] حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشینان پس از ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام و در [باره‌ی] مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و مرامش پیمان بسته شد، پس عزمشان متفق شد که آن [مطلب] از همین قرار است و اعترافشان نسبت به آن [نیز گرد آمد].

۱. کامل الزیارات / ۱۸۰ و نیز: کتاب المزار (مفید) / ۴۲ و اقبال الاعمال / ۲ / ۷۱۰.

۲. طه / ۱۱۵.

۳. علل الشرایع / ۱ / ۱۲۲. نیز بنگرید به مضمون مشابه در: الکافی / ۱ / ۴۱۶.

در میان انبیاء الهی، فقط این پنج تن در اقرار و اعتراف به مقام الهی پیامبر اکرم ﷺ و اوصیاء ایشان - به ویژه حضرت ولی الله الاعظم امام عصر علیه السلام - عزم جدی داشته‌اند و به همین جهت صاحبان عزم (اولی العزم) نامیده شده‌اند. اما حضرت آدم علیه السلام در اقرار به این امر، آن چنان که انتظار می‌رفت، از خود عزمی نشان نداد و لحظاتی عهد و پیمان الهی در این خصوص را فراموش نمود و به همین دلیل، جزء اولوالعزم قرار نگرفت. پس سر امتیاز ویژه‌ی این پنج پیامبر بزرگ الهی، معرفت و ارادت خاص ایشان به ذوات مقدّس چهارده معصوم علیهم السلام بوده است.

در حدیث مورد بحث، به وجه تسمیه‌ی «اولوالعزم» با تعبیر «انما» اشاره شده که دلالت بر حصر دارد. از این جا می‌توان دریافت که هر وجه تسمیه‌ی دیگری که در روایات بیان شده، نمی‌تواند چیزی خارج از آن «سر» باشد. پس آنچه در فرمایش امام هشتم علیه السلام در این خصوص آمده، وجه مستقّلی در تسمیه‌ی پیامبران اولوالعزم نیست؛ بلکه برخاسته از همین سری است که بیان شد. امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلِيَ الْعَزْمِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا أَصْحَابَ الشَّرَائِعِ وَالْعَزَائِمِ وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ نَبِيٍّ بَعْدَ نُوحٍ علیه السلام كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ علیه السلام وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ مُوسَى علیه السلام وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي زَمَنِ مُوسَى علیه السلام وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ مُوسَى علیه السلام وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى أَيَّامِ عِيسَى علیه السلام وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ عِيسَى علیه السلام وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ عِيسَى علیه السلام وَ شَرِيعَتِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَهُوَ لِأَنَّ الْخَمْسَةَ أَوْلُو الْعَزْمِ فَهُمْ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ علیهم السلام ^۱.

[پیامبران] اولوالعزم فقط بدان روی «اولوالعزم» نامیده شدند که صاحبان شرایع و حلال و حرام‌ها بودند و این از آن روست که هر نبی پس از حضرت

نوح علیه السلام - تا زمان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام - بر آیین و روش ایشان و پیرو کتاب وی بود. و هر پیامبری در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام و پس از آن - تا زمان حضرت موسی علیه السلام - بر آیین و راه و رسم ایشان و دنباله رو کتاب آن حضرت بود. و هر پیامبری در زمان حضرت موسی علیه السلام و پس از آن - تا روزگار حضرت عیسی علیه السلام - بر شریعت حضرت موسی علیه السلام و شیوهی ایشان و پیرو کتاب وی بود. و هر پیامبری در روزگار حضرت عیسی علیه السلام و پس از آن - تا زمان پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - بر منش حضرت عیسی علیه السلام و کیش ایشان و پیرو کتاب وی بود. پس این پنج تن، اولوالعزم اند، پس ایشان برترین انبیاء و فرستادگان علیهم السلام هستند.

همان طور که در متن حدیث ملاحظه می شود، این جا هم تعبیر «انما» برای وجه تسمیهی اولوالعزم به کار رفته است. جمع این دو حدیث شریف که در هر دو ادات حصر «انما» به کار رفته، می تواند این گونه باشد که سر برگزیده شدن ایشان، عزم جدی آنان در معرفت و اقرار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای ایشان علیهم السلام بوده و اثر و نتیجهی این برگزیده شدن، جهانی بودن شریعت های آنان تا پیش از مبعوث شدن پیامبر اولوالعزم بعدی، بوده است. بنابراین دو وجه تسمیه، بیان گریک حقیقت و نتیجهی آنند. لذا حصر، صحیح است.

اکنون پس از آشنایی مختصر با معانی «نبی» و «رسول» و شناخت اجمالی مصادیق انبیاء و رسولان الهی، به بیان دیدگاه قرآن و روایات در خصوص مطالبی می پردازیم که عموماً تحت عنوان «نبوت عامه» مطرح می شوند. اولین موضوع در این باب، «نیاز ضروری به انبیاء و رُسل» می باشد که در برخی احادیث «الإِضْطِرَارُ إِلَى الْحُجَّةِ» نامیده شده است. بحث در این است که: ما بندگان، چه نیاز ضروری به حجّت های ظاهری خداوند داریم که انبیاء و رُسل و ائمه ی طاهرین علیهم السلام اند؟ آیا بدون مبعوث شدن ایشان، هدف بندگی که خدای مَنّان از بندگان خواسته است، برآورده می شود یا خیر؟

مُحال بودن تفویض در تشریح

اولین گام مهم که برای روشن شدن این امر برداشته می‌شود؛ آن است که نفس اعطای عقل توسط خدا به بنده، معنایش این است که خداوند او را یله و رها نگذاشته و اختیار امر و نهی‌اش را به او واگذار نکرده است.

اگر کسی تصوّر کند که خدای متعال، اختیار امر و نهی خود را به بندگان واگذار کرده، به «تفویض» باطل در غلتیده که مقصود از آن، «تفویض در تشریح» یا «تفویض تشریحی» است. توضیح مطلب این‌که: «تفویض تشریحی» همچون «تفویض تکوینی» مُحال عقلی است. لازمه‌ی اعتقاد به تفویض تکوینی، فرض وجود مخلوقی است که در تحقّق یافتن، متکی به خود باشد (هرچند در یک آن) و این یعنی آن‌که مخلوقی، مخلوق نباشد (هر چند در یک لحظه). لازمه‌ی مخلوق بودن این است که در هیچ لحظه و از هیچ جهتی متکی به خود نباشد، بلکه در تحقّق از هر جهت وابسته و متکی به قیوم خویش باشد. پس فرض «تفویض تکوینی» به تناقض می‌انجامد که عقلاً مُحال است. عیناً فرض «تفویض تشریحی» هم به تناقض می‌انجامد. زیرا لازمه‌ی اعتقاد به آن، فرض مخلوقی است که با وجود این‌که مورد امر و نهی الهی قرار گرفته، مورد امر و نهی الهی واقع نشده باشد (تناقض مُحال). به تعبیر دیگر: با این‌که اختیار امر و نهی به او واگذار نشده، به خودش واگذار شده باشد که این عقلاً مُحال است.

وجود مقدّس امام هادی علیه السلام در توضیح فرمایش امام صادق علیه السلام در بطلان «تفویض» فرموده‌اند:

أَمَّا التَّفْوِیْضُ الَّذِي أَبْطَلَهُ الصَّادِقُ علیه السلام وَ أَخْطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ وَ تَقَلَّدَهُ فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَوَضَّ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ أَهْمَلَهُمْ.^۱

اما تفویضی که حضرت صادق علیه السلام آن را باطل شمرده و خطای هر کس بدان معتقد باشد و آن را به گردن بگیرد را نشان داده است، عقیده‌ی کسی است

که می‌گوید: «به راستی خداوند - که یادش گرامی باد - زمام امر و نهی خود را به بندگان وا گذاشته و آن‌ها را یله، به حال خود رها کرده است. «اهمال بندگان» یعنی این که خدا کاری به کارشان نداشته باشد؛ بلکه مُجاز باشند که به دلخواه خود هر عملی بخواهند انجام دهند.

لازمه‌ی عاقل بودن: نفی تفویض تشریعی

با توجه به معنای تفویض می‌توان فهمید که: نفسِ عاقل آفریده شدن یک مخلوق، نشانه‌ی این است که تفویض تشریعی برای او صورت نگرفته است، چرا؟ زیرا عاقل، به نور عقل:

اولاً: در می‌یابد که باید در برابر ربِّ العالمین، سر تسلیم فرود آورد. یعنی وجوب خضوع و طاعت در برابر پروردگار، به نور عقل برایش آشکار می‌گردد. (وجوب ذاتی خضوع در برابر خداوند).

ثانیاً: در می‌یابد که نباید در برابر ربِّ العالمین، سرکشی و نافرمانی کند. یعنی حرمت عصیان و مخالفت با خداوند، به نور عقل برایش روشن می‌شود. (حرمت ذاتی استکبار در برابر خداوند).

ثالثاً: باید‌ها و نبایدهای مُعلَّل به حُسن و قبح‌های عقلی را در می‌یابد، مانند این که باید حقوق دیگران را محترم بشمارد و نباید حقوق آن‌ها را پایمال کند. (حرمت ظلم).

به این ترتیب نور عقل، مصداق روشن هدایت الهی و کشف امر و نهی و باید و نباید اوست. پس به کسی که عاقل آفریده شده، اختیار امر و نهی الهی، تفویض نشده تا این که هرگونه بخواهد مُجاز به عمل باشد.

کشف رضا و سخط داشتن خداوند به نور عقل

عاقل علاوه بر کشف امر و نهی الهی (در حوزه‌ی مستقلات عقلیه)، به این که خداوند، رضا و سخط و ثواب و عقاب هم دارد، پی می‌برد. چگونه؟

اولاً: چون نور عقل حجت الهی است، در می‌یابد که در صورت انجام طاعات و

پرهیز از معاصی، رضایت خالق متعال را جلب کرده و اطمینان دارد که هرگز بابت اطاعت از خداوند، مورد مؤاخذه و عقوبت وی قرار نمی‌گیرد. (جنبه‌ی مُعَدِّر بودنِ حَجِّیَّتِ عقل).

ثانیاً: به نور عقل در می‌یابد که در صورت ارتکاب معاصی و ترک طاعات، خدای متعال را از خود ناراضی ساخته (سخط الهی) و خود را بابت این امر، مستحقّ مؤاخذه و عقوبت الهی می‌داند (جنبه‌ی منجّز بودنِ حَجِّیَّتِ عقل) به عبارت دیگر «لا یَرْضی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ»^۱ را به نور عقل می‌یابد.

ثالثاً: به روشنایی عقل می‌فهمد که بنده‌ی مطیع و عاصی، در پیشگاه خداوند، یکسان نیستند و خدای او یک «خدای خنتی و بی‌تفاوت در برابر طاعات و معاصی بندگان» نمی‌باشد. به عبارت دیگر عاقل در می‌یابد که رفتار یکسان خداوند در برابر مؤمن و کافر، «قبیح و غیرحکیمانه» است. اگر خدا می‌خواست که با مطیع و عاصی یکسان رفتار کند، پس چرا آن‌ها را امر و نهی فرمود؟ چرا با اعطای نور عقل، و جوّب طاعت و حرمتِ معصیت را برای ایشان آشکار فرمود؟

خداوند با اعطای نور عقل به بندگان، رضا و سخت خود را برای ایشان روشن فرموده و همین، نشانگر آن است که خدا، یک خدای خنتی و بی‌تفاوت در برابر اعمال بندگان نیست. با این حال اگر با مطیع و عاصی، رفتار یکسان داشته باشد، عملی غیر حکیمانه انجام داده که خداوند متعال، منزّه از آن است. از طرفی به آنان امر و نهی کند و خطّ و نشان بکشد که: «اگر چنین کنید، از شما خشنود می‌شوم و اگر چنان کنید، از شما ناخشنود می‌گردم» یا: «در صورت مخالفت و ارتکاب معصیت، مستحقّ مؤاخذه و کیفر می‌شوید»، و از طرف دیگر در مقابل عمل کرد بندگان، کاملاً بی‌تفاوت و خنتی باشد. چنین عملکرد تناقض‌آمیز، خلاف حکمت است، علاوه بر این که حَجِّیَّتِ عقل نیز زیر سؤال می‌رود.

۱. [همانا خداوند] به پوشاندن [حق] برای بندگان خود، راضی و خشنود نمی‌شود. (الزّمر / ۷).

کشف لزوم بندگی خداوند به نور عقل

نتیجه‌ی این شش تنبّه عقلی، آن است که خداوند با اعطای عقل، از عُقلا بندگی کردن اختیاری آنان را خواسته و به این امر، راضی و خشنود است (اراده‌ی تشریحی) و از خروج آنان از چارچوب بندگی خود، نهی فرموده و از آن ناخشنود است. البته لازمه‌ی روشن این بندگی کردن، رعایت حقوق بندگان خدا هم هست؛ چرا که عاقل به روشنی در می‌یابد که خدای قاهر حکیم از ظلم کردن بندگان به یکدیگر نخواهد گذشت (لَا يَجُوزُ نِي ظُلْمٌ ظَالِمٍ^۱ ظلم هیچ ستمگری از [دستگاه عدالت] من نمی‌گذرد) و فرض خدای عادل حکیم که در برابر ظلم بندگان به یکدیگر، بی تفاوت باشد، تناقض آمیز است. (گام هفتم در تنبّهات عقلی)

دو رکن مقوم بندگی خداوند

حال که دانستیم به نور عقل، لزوم بندگی کردن خدا را کشف می‌کنیم، بایک تنبّه عقلانی در می‌یابیم که این امر (بندگی خداوند) بر دو محور اساسی استوار است:

اول: اقرار و اعتراف نسبت به پروردگار متعال و تسلیم در برابر خدایی خداوند که از آن به «معرفة الله» تعبیر می‌کنیم.^۲

دوم: تسلیم شدن در برابر «عقل» که رسول و حجت باطنی پروردگار متعال می‌باشد. این تسلیم، فرع بر شناخت صحیح نور عقل است که پس از معرفت به خدای متعال، دومین نعمت بی نظیر الهی می‌باشد.

این دو معرفت (معرفت خدا و معرفت عقل) دو پایه‌ی اساسی و بی‌بدیل بندگی خدا هستند به گونه‌ای که هر مصداقی از عبادت پروردگار، بی‌واسطه یا با واسطه بر هر دو رکن استوار است.

می‌دانیم که هر دو معرفت، فطری‌اند^۳ و عُقلا با این دو سرمایه‌ی گرانقدر خلق

۱. الکافی / ۲ / ۴۴۳.

۲. البته مراد از کلمه‌ی «معرفت» در اینجا معنای اختیاری آن است که همانا پذیرفتن و قبول معرفت صُنح خدا می‌باشد. بنگرید به: توحید در کتاب و سنت / ۹۹.

۳. بنگرید به: توحید در کتاب و سنت / ۹۱ - ۸۵.

شده‌اند. بنابراین هیچ کدام اکتسابی نیستند. از سوی دیگر چون هر دو از حقایق نوری هستند، به خودشان شناخته می‌شوند و هر عاقلی دارای معرفت بسیط نسبت به آن‌ها می‌باشد.

اما با وجود مفطور بودن عَقْلًا بر این دو معرفت، هر دو مورد غفلت قرار می‌گیرند و نتیجه‌ی این غفلت، دور شدن انسان‌ها از معرفت ترکیبی به این دو گوهر بی‌ظنیر الهی است.

مذکر بودن انبیاء به دو رکن بندگی خدا

بنابراین از یک سو، این دو نعمت فطری خداوند، ما انسان‌های عاقل را به لزوم بندگی پروردگار، فرامی‌خواند و از سوی دیگر در عمل حجاب‌های فکری و غیر فکری جدی و عمیق در این مسیر، مانع‌تراشی می‌کنند. این جاست که می‌بینیم خدای مَنان برای این‌که بشر را به حال خود رها نکند و او بتواند از این دو سرمایه‌ی بی‌ظنیر الهی، حداکثر بهره را ببرد، انسان‌هایی را برگزیده تا با گفتار و کردار خویش، «مذکر» بشرِ عاقل باشند و حجاب‌های فطرت الهی را از قلبش بزایند تا او از مسیر بندگی خدا خارج نگردد و به دام انحرافات گرفتار نیاید. به این ترتیب شأن اصلی انبیاء و رسل الهی، «ذکر»^۱ و «مذکر» بودن است. قرآن کریم پیامبر مکرّم خویش را این‌گونه خطاب می‌فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ.^۲

پس یادآوری نما، که تو فقط یادآور هستی.

توجه شود که در آیه‌ی شریفه، کلمه‌ی «إِنَّمَا» دلالت بر حصر دارد یعنی چون اساس رسالت پیامبر اکرم ﷺ، تذکر دادن به دو حقیقت فطری است، پس به یک معنا می‌توان گفت که ایشان رسالتی جز بیداری کردن فطرت انسان‌ها و از غفلت در آوردن آن‌ها نداشته‌اند.

۱. اشاره است به آیات ۱۰ و ۱۱ سوره‌ی مبارکه‌ی الطّلاق.

۲. الغاشیة / ۲۱.

خارج ساختن مردم از ظلمات به سوی نور

تعبیر قرآن کریم در بیان رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «خارج کردن مردم از ظلمات به سوی نور» است:

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.^۱

الف لام راء، [این] کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را به اجازه‌ی پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوری؛ به سوی راه آن [خدای] شکست‌ناپذیر ستوده.

مصدق «نور» که آیه‌ی شریفه به آن اشاره کرده، در درجه‌ی اول، معرفت خدای متعال است و در مرتبه‌ی بعد، نور علم و عقل و چون نور به خودش شناخته می‌شود، پس معرفت به نور هم چیزی جدای از خود نور نیست. مقصود از «ظلمات» نیز افکار باطل و حجاب‌هایی است که بشر غافل را از نور خداوند و نور علم و عقل، محجوب ساخته و گرفتاری اصلی انسان که مانع هدایت او می‌باشد، همین ظلمات است.

ملاحظه می‌شود که در آیه‌ی فوق، هدف از فرو فرستادن قرآن کریم، «خارج ساختن بندگان توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ظلمات به سوی نور» معرفی شده که مؤیدی بر بحث فعلی ماست.

این رسالت تنها به پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاص نداشته بلکه همه‌ی انبیاء الهی همین هدف را دنبال می‌کرده‌اند. درباره‌ی حضرت موسی کلیم عَلَيْهِ السَّلَام چنین می‌خوانیم:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.^۲
و همانا موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم [یعنی این] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آور.

۱. ابراهیم / ۱

۲. ابراهیم / ۵

هم چنین:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ.^۱

ما تورات را فرو فرستادیم، در آن، هدایت و نوری است که انبیا با بهره‌گیری از آن، داوری می‌کنند.

نیز درباره‌ی حضرت عیسی روح الله علیه السلام چنین آمده است:

وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ
وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ...^۲

و از پی نشانه‌های ایشان (پیامبران) عیسی پسر مریم را قرار دادیم، در حالی که آن‌چه از تورات پیش رویش بود را تصدیق می‌کرد و به او انجیل را عطا نمودیم که در آن، هدایت و نوری است....

«هدی» و «نور» در این آیات کریمه، در مرتبه‌ی اعلی اشاره به معرفت رب العالمین دارد و در مراتب بعد به معرفت نور عقل و علم؛ که این معرفت، گشاینده‌ی علم و آگاهی به رضا و سخط الهی است که شامل علم به احکام شریعت در ماوراء حوزه‌ی مستقلات عقلیه هم می‌گردد. بنابراین هر علمی که برای هر کس نسبت به احکام شرایع الهی حاصل گردد، مصداق هدایت و نور است که انبیا برای رساندن بشر به همین مرتبه ارسال شده‌اند.

علم به احکام تعبدی غیر عقلی فرع بر معرفت به خدا و نور علم و عقل

روشن است که علم به احکام شرعی در ماوراء حوزه‌ی مستقلات، نسبت به معرفت خدا و معرفت علم و عقل، جنبه‌ی فرعی دارد. از آن‌جا که معرفت بسیط به علم و عقل برای هر عالم و عاقلی حاصل است، پس حجیت آن‌ها هم حاصل است. نیز وقتی علم و آگاهی به احکام شریعت حاصل گردد، فرد عالم به اعتبار «حجیت نور علم»، مکلف به آن احکام می‌گردد. همه‌ی حجّت‌های شرعی، حجیت خود را وامدار

۱. المائدة / ۴۴.

۲. همان.

حجّیت نور علم هستند. یعنی دلیل حجّیت احکام شرعی چیزی جز حجّیت نور علم و عقل نیست.

به همین جهت می‌گوییم که اصل و اساس هدایت الهی، تنبّه یافتن بشر به نور معرفت خدا و نور علم و عقل است. احکام شرایع الهی شامل دو حوزه‌اند: یا خود احکام عقلی هستند که به صرف تذکّر و تنبّه عاقل، برای او «روشن» می‌شوند و یا در حوزه‌ی فراتر از کشف نور عقل‌اند که بر اساس حجّیت و کاشفیت نور علم و عقل برای مکلفین «روشن» می‌گردند؛ چرا که آن‌ها تا تکالیف شرعی خود را «نفهمند»، مکلف به عمل نمی‌شوند و «فهم»، چیزی جز نور علم نیست. حجّت‌های عقلایی و شرعی هم همگی مبتنی بر حجّیت نور علم‌اند. پس علم و آگاهی به احکام تعبّدی غیر عقلی و حجّیت آن، نسبت به معرفت و حجّیت نور علم و عقل، جنبه‌ی فرعی پیدا می‌کند؛ چون نتیجه و فرع آن می‌باشد.

بنابراین هر چند علم به احکام شرایع (در حوزه‌ی تعبّدیات غیر عقلی)، به جهت «علم» و «آگاهی» بودن، مصداق «نور» و «روشنایی»‌اند و تعابیر «هدی» و «نور» در آیات شریفه‌ی قرآن، شامل آن‌ها می‌شود، امّا در مقایسه با معرفت نسبت به خدای متعال و معرفت به نور علم و عقل، جنبه‌ی فرعی دارد؛ چون از نتایج و لوازم آن‌ها می‌باشد.

البته وقتی تعبیر «علم» به احکام را به کار می‌بریم، مراد ما لزوماً علم به احکام واقعی الهی نیست؛ چرا که چنان علم‌ی فقط برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام حاصل می‌گردد. برای افراد عادی، علم به احکام واقعی الهی، فقط در حوزه‌ی احکام عقلی، حاصل شدنی است. امّا نسبت به احکام غیر عقلی، مقصود ما «فهم» احکام شرعی است؛ اعم از آن‌چه مدلول «امارات» است و آن‌چه نتیجه‌ی اصول عملیه (مانند احتیاط) می‌باشد.

اهداف اصلی انبیا در فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام

با توجه به فرعی بودن علم به احکام غیر عقلی، در بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی رسالت انبیاء الهی چنین آمده است:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لَيْسَتَا دُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.^۱

پس فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و انبیاء خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا ادا نمودن پیمان فطرتش را از ایشان بطلبند و نعمت فراموش شده‌اش را به یاد آنان آورند و به واسطه‌ی رساندن [پیغام الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های نهان عقل‌ها را برایشان برانگیزند.

در این فرمایش، هدف انبیای الهی سه چیز دانسته شده است:

۱- طلب ادای میثاق فطری از بندگان که در درجه‌ی اوّل مربوط به معرفت خداوند در عالم میثاق است که آن را فراموش کرده‌اند و «مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ» اشاره به همین معرفت فراموش شده است. پس از معرفت خداوند، معرفت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه‌ی طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم جزء میثاق الهی بوده است^۲ که البته در مقایسه با معرفت پروردگار، جنبه‌ی فرعی و از جهتی هم جنبه‌ی مقدّماتی و طریقیّت دارند.

۲- «اثاره» و برانگیختن دینه‌ها یعنی گنجینه‌های عقول بندگان خدا.

«دینه» به حقیقتی اطلاق شده که آشکار و عیان نیست، بلکه در پرده‌ی خفا و غموض است.^۳ یعنی عاقل برای روشن شدنش نسبت به آن، صرفاً نیاز به تذکر و تنبّه دارد و لزومی ندارد که از خارج، چیزی به او تعلیم داده شود. «اثاره» به معنای «برانگیختن و استخراج» است^۴ و در جایی به کار می‌رود که حقیقتی به صورت نهفته و پنهان وجود دارد^۵ و تنبّه به آن، صرفاً نیاز به رفع حجاب و غفلت‌زدایی دارد. این امر با تذکر دادن انبیاء الهی حاصل می‌شود که یکی از دو شأن اصلی ایشان به شمار آمده است.

۱. نهج البلاغه / خ ۱.

۲. برای ملاحظه‌ی تفصیلات و مستندات بنگرید به: توحید در کتاب و سنت / ۲۲۲.

۳. معجم مقاییس اللغة / ۲ / ۲۸۶. نیز: المحکم / ۹ / ۳۴۹، کتاب الماء / ۲ / ۴۵۸، لسان العرب / ۱۳ / ۱۵۵ و القاموس المحیط / ۴ / ۲۱۲.

۴. معجم مقاییس اللغة / ۱ / ۳۹۵.

۵. بنگرید به: تهذیب اللغة / ۱۵ / ۸۰، المحکم / ۱۰ / ۲۰۶، لسان العرب / ۴ / ۱۰۹.

۳- اتمام حجّت بر بندگان با رساندن پیام الهی.

این حوزه علاوه بر دو حوزه قبلی، شامل احکام شرعی غیر عقلی هم می‌شود. این‌ها احکامی هستند که صرفاً با تذکر و تنبّه آشکار نمی‌گردند و نیاز به تعلیم دارند. روشن است که این حوزه، مبتنی بر دو حوزه قبلی است و نسبت به آن دو، فرع محسوب می‌شود.

نیاز ضروری انسان به انبیا در قلمرو غیر مستقلات عقلیه

البته باید توجه داشت که نیاز بشر در همین حوزه، خود دلیل مستقلی برای «اضطراب به وجود انبیاء و رسل» می‌باشد. یعنی اگر دو وجه اصلی را هم در نظر بگیریم، نیاز ضروری انسان به دستگیری و ارشاد انبیا در قلمروی ماوراء مستقلات عقلیه، برای اثبات وجود ایشان، کافی است. منظور از «اثبات انبیاء و رسل»، روشن شدن جایگاه حکیمانه‌ی ایشان، برای رسیدن بشر به سعادت و بندگی خداست که هدف از خلقت بندگان می‌باشد. به نور عقل روشن می‌شود که خدای متعال با ارسال رسل، بندگان را در مسیر بندگی کردن، به جهل خودشان واگذار نکرده است؛ بلکه از روی فضل و احسان خویش، آنچه خارج از قلمرو فهم عقلانی‌شان بوده را به آنان تعلیم فرموده و راه را از چاه برایشان روشن ساخته و آنان را به مصالح و منافعشان هدایت فرموده است. برخی از احادیث ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام در این موضوع، ناظر به همین بُعد از نیاز ضروری بشر به انبیاء الهی است. هشام بن حکم نقل می‌کند که زندیقی از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد:

مِنْ أَيْنَ اثْبَتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؟

از کجا انبیاء و رسل را اثبات می‌کنی؟

مقصودش این بوده که انبیاء و رسل الهی چه جایگاه حکیمانه‌ای در عالم دارند؟ یا به تعبیر دیگر فلسفه‌ی وجودی ایشان چیست؟ به بیان ساده‌تر چه نیازی به ایشان بوده است و اگر نبودند، چه نقصانی در عالم پدید می‌آمد و بشر به چه مشکلی گرفتار می‌شد؟ این مقصود را از پاسخ امام علیه‌السلام به او در می‌یابیم. امام علیه‌السلام در پاسخ او چنین فرمودند:

إِنَّا لَمَّا اثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرُهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجُّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبِرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ فَثَبَّتَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمُعْبِرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ.^۱

وقتی ثابت کردیم که یک خالق و صانعی داریم که هم از ما و هم از همه‌ی آنچه خلق کرده، برتر است (یعنی شبیه ما و مثل ما نیست) و آن صانع، حکیم^۲ و متعالی می‌باشد؛ به گونه‌ای که ممکن نیست مخلوقاتش او را مشاهده کنند و [ممکن نیست] او را لمس نمایند و خدا با آنان (مخلوقاتش) تماس مستقیم^۳ داشته باشد و آنان نیز با او تماس مستقیم داشته باشند و خدا برای آنان دلیل بیاورد و آنان برای او دلیل بیاورند (با هم بحث و محاجه کنند)؛ پس محقق می‌گردد^۴ که او سفیرانی در خلقش دارد که مقصود خدا را برای خلق و بندگانش، تبیین می‌کنند^۵ و آن‌ها را راهنمایی می‌کنند به سوی:

۱. الکافی / ۱ / ۱۶۸.

۲. «حکیم» یعنی کسی که کارهایش حکیمانه است و کار خلاف عقل و بیهوده نمی‌کند.

۳. «مباشرت» یعنی تماس مستقیم؛ با حس لامسه یا دیدن یا شنیدن.

۴. «ثابت می‌شود» به معنای ضرورت نیست که گفته شود: «خدا باید چنین می‌کرد و بر او ضروری بود که ارسال رسل کند». «ثبوت» یعنی «تحقق» و «ثبت» یعنی «محقق و واقع شد». (الطراز الاول / ۳ / ۲۰۰).

۵. «تعبیر کردن» یعنی رساندن مقصود، آشکار کردن و آنچه که مخفی است را با عبارت بیان

مصلح و منافع‌شان و آنچه مایه‌ی بقاء آنهاست و آنچه که اگر ترکش کنند، باعث نابودی‌شان می‌شود. پس فرمان‌دهندگان و بازدارندگانی از جانب حکیم علیم (خدا) در میان آفریدگانش و تعبیرکنندگانی از وی عزوجل (کسانی که مقصود خدا را به خلق می‌رسانند) تحقق می‌یابند و آنها انبیاء و برگزیدگان وی (خدا) از مخلوقاتش هستند، حکیمانی‌اند که با حکمت [الهی] تأدیب شده‌اند (یعنی خدا آنها را با حکمت، تربیت کرده است) و به همان [حکمت هم] مبعوث شده‌اند (یعنی همان حکمت را به مردم تعلیم می‌دهند). آنها در عین این‌که از جهت خلقت و ترکیب، با مردم وجه مشترک دارند، اما در هیچ یک از احوالشان شبیه آنها نیستند و از جانب [خدای] حکیم علیم تأیید شده به حکمت هستند. پس چنین [جبرانی] در هر روزگار و زمانی جاری است (یعنی حجت خدا در هر زمانی محقق است).

در این فرمایش، ابتدا بر تعالی خدای متعال از این‌که مخلوقات با ذات مقدّسش بدون واسطه ارتباط طرفینی داشته باشند، تأکید شده است. هر چند بندگان خدا می‌توانند بدون واسطه با پروردگارشان مناجات کنند و عرض حال و حاجت نمایند، اما این ارتباط یک طرفه است؛ به این معنا که به صورت عادی و متعارف، پاسخی از خداوند دریافت نمی‌کنند. پس به تعبیر امام صادق ع مباشرت و محاجّه‌ی دو طرفه بین خدا و بنده، امکان‌پذیر نیست.

حال که چنین است و ارتباط غیر عادی عموم مردم با خدا از طریق وحی نیز برقرار نمی‌باشد، جایگاه سفیران الهی روشن می‌شود که مرادات و مقاصد او را برای مردم آشکار می‌کنند و امر و نهی او را به خلاق، ابلاغ می‌نمایند. از این طریق، بندگان خدا مصلح و منافع خویش را می‌شناسند و آنچه مایه‌ی بقا یا فناء ایشان است را تشخیص می‌دهند. به این ترتیب جایگاه امر و نهی‌کنندگان (الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ) از جانب خدای متعال در میان خلق ثابت می‌شود که همان انبیاء و برگزیدگان الهی هستند. روشن است که اوامر و نواهی انبیاء الهی، هم در حوزه‌ی مکشوفات به نور عقل است و

﴿ کردن. (بنگرید به: المصباح المنیر / ۲ / ۳۹۰) یعنی انبیاء الهی، مقصود خدا را می‌رسانند و آنچه خدا می‌خواهد را برای مردم آشکار می‌کنند و به بندگان می‌رسانند.﴾

هم خارج از آن حوزه. آنچه در حوزه‌ی مستقلات است، جنبه‌ی تذکر و تنبّه دادن دارد و در خارج از آن قلمرو، جنبه‌ی تعلیمی. نیاز بشر به انبیا، در این دو حوزه متفاوت است. در اولی به خاطر غفلت و محجوبیت از روشنگری عقل، نیاز به تذکر و تنبّه پیامبران دارد. اما در دومی، بشر، جاهل مطلق است و بدون ارشاد و راهنمایی رسولان الهی، در گمراهی محض به سر می‌برد. هر چند فرمایش امام صادق علیه السلام هر دو حوزه را شامل می‌شود، اما از مقدمه‌ای که پایه‌ی استدلالشان قرار داده‌اند، می‌توان فهمید که نظر مبارکشان عمدتاً بر حوزه‌ی دوم، یعنی قلمرویی است که نور عقل بشر در آن جا روشنگری ندارد.

سنت اولیّه‌ی الهی: بودن حجت آشکار در میان مردم

دو جمله در این حدیث شریف، قابل تأمل است:

یکی این‌که: در معرفی «مُعَبَّرُونَ» از جانب خدای متعال فرموده‌اند: «هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ» تعبیر «صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ» می‌تواند شامل برگزیدگان و پاکانی گردد که مقام نبوت و رسالت ندارند؛ مانند دوازده امام علیهم السلام یعنی وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام تا وجود مبارک بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه. این ذوات نورانی، مقام «امامت» داشته‌اند که بدون حائز بودن مقام نبوت، همان جایگاهی را که امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث فرموده‌اند، دارا بوده و هستند.

جمله‌ی دوم در این حدیث، آخرین جمله‌ی آن است: «ثُمَّ تَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ» یعنی سنت خدای متعال این بوده که در هیچ روزگار و زمانی، زمین را از وجود حجت ظاهری خویش - چه پیامبر باشد و چه امام - خالی نگذارد. احادیث متعددی از ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام دلالت بر این سنت الهی دارد که زمین، هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند. نمونه‌ی آن، بیان نورانی امام صادق علیه السلام است که فرمودند:

مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.^۱

جز این نیست که همواره خداوند در زمین، حجتی دارد که حلال و حرام را [به آنان] می‌شناساند و مردم را به راه خدا فرا می‌خواند.

سنت الهی این است که حجت ظاهری (پیامبر یا امام) به صورت آشکار در جامعه حاضر باشد، تا حلال و حرام را به مردم بشناساند و آنان را به راه و طریق الهی دعوت نماید. این سنت را می‌توانیم «سنت اولیای محبوب خدا» بدانیم که برخاسته از تفضل و احسان او به خلق است.

سنت ثانویة الهی: آشکار نبودن حجت الهی

این سنت اولیایه، گاهی به دلیل حکمت‌هایی به طور کامل اجرا نمی‌شود، بلکه از جهتی نقص می‌خورد. جهت نقص آن، این است که حجت الهی روی زمین، پنهان و ناشناخته می‌ماند؛ به گونه‌ای که از اظهار (آشکار کردن) شریعت و دین الهی، ناتوان می‌گردد. این معنا صریحاً در روایات مطرح شده است. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

اللَّهُمَّ بَلَىٰ وَلَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِلَّا مَا ظَاهِرٍ مَعْلُومٍ
وَإِمَّا خَائِفٍ مَغْمُورٍ.^۱

خداوند! آری، و زمین از حجتی که دلیل و برهان خداوند را به پا دارد، خالی نمی‌ماند [و آن به پادارنده] یا نمایان و آشکار است و یا ترسان و پنهان.

البته از مجموع روایات چنین فهمیده می‌شود که «خائِف مَغْمُور» بودن حجت الهی، محبوب اولی خداست متعال نیست. رضا و خشنودی پروردگار در مرتبه‌ی اول به این است که فضل و احسان بی‌کران خویش را به خلائق آشکار نماید و این لطف سرشار، با آشکار و عیان بودن حجت خدا روی زمین حاصل می‌گردد.

اما از آن جا که «فضل» و «عدل»، دو سنت حکیمانه‌ی خدا هستند که براساس مشیت او در هر موقعیتی قابل اجرا هستند، گاهی خدای حکیم براساس عدل خویش، بخشی از احسان و فضل خود را از برخی خلائق دریغ می‌کند که در این صورت، سنت

ثانویه‌ی او اجرا می‌شود.^۱ در این حالت، خداوند کسانی را در مدّت زمانی که مصلحت بدانند، از برخی نعمت‌های خود محروم می‌کند و این برخاسته از عدل اوست؛ چرا که همه‌ی نعمت‌های الهی براساس فضل به بندگان عطا می‌گردد. پس اگر برخی از آن‌ها از بعضی نعمت‌ها محروم گردند، ظلمی به آنان صورت نپذیرفته، بلکه صرفاً یک فضل خاص، شامل حالشان نشده است.

سنت ثانویه: برخاسته از عدل الهی

بر این اساس، پنهان و ناشناخته بودن حجّت خدا روی زمین را می‌توان نتیجه‌ی اعمال عدل الهی برای مردم در برهه‌ی خاصی دانست. نمونه‌ی روشنی که نشانگر عدل خدا می‌باشد، در برخی احادیث آمده است. زمانی که حضرت آدم علیه السلام و فرزندان صالح ایشان از دنیا رفتند، وصی او که حضرت شیث علیه السلام بود نمی‌توانست دین الهی را آشکارا تبلیغ نماید.

از امام صادق علیه السلام در این باره چنین نقل شده است:

لَمَّا انْقَرَضَ آدَمُ وَ صَالِحُ ذُرِّيَّتِهِ، بَقِيَ شَيْثٌ وَصِيُّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِظْهَارِ دِينِ اللَّهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ آدَمُ وَ صَالِحُ ذُرِّيَّتِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ قَابِيلَ تَوَعَّدَهُ بِالْأَثْمَلِ، كَمَا قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ، فَسَارَ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكَيْفَانِ، فَازْدَادُوا كُلَّ يَوْمٍ ضَلَالَةً حَتَّى لَمْ يَبْقَ عَلَى الْأَرْضِ مَعَهُمْ إِلَّا مَنْ هُوَ سَلْفٌ، وَ لِحَقِّ الْوَصِيِّ بِجَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ يَعْبُدُ اللَّهُ.^۲

آن زمان که حضرت آدم علیه السلام و فرزندان صالح ایشان از دنیا رفتند، حضرت شیث علیه السلام وصی ایشان باقی ماند، در حالی که نمی‌توانست دین خدا که حضرت آدم علیه السلام و فرزندان صالح ایشان بر آن بودند را آشکار نماید. این بدان جهت بود که قابیل، وی را تهدید به کشتن کرده بود؛ همان طور که برادرش هابیل را کشت. پس وی در میان ایشان با تقیّه و پنهان کاری حرکت

۱. چنان‌که امام باقر علیه السلام پنهانی امام معصوم علیه السلام از مردم را نتیجه‌ی غضب الهی بر آنان می‌دانند. (الکافی / ۱ / ۳۴۳).

۲. تفسیر البرهان / ۱ / ۴۵۱.

می نمود. پس هر روز بر گمراهی شان افزوده شد تا آنجا که بر روی زمین، هیچ کس با ایشان نماند؛ مگر آنان که پیشتر [از صلحا] بودند و وصی [حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام] به جزیره ای در دریا پیوست در حالی که خدا را عبادت می کرد.

این حدیث شریف دلالت می کند بر این که حضرت شیث عَلَيْهِ السَّلَام ابتدا دعوت عمومی اش را از مردم پنهان کرد (سَارَ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكَيْفِيَّةِ) و سپس خودش هم از میان مردم به یک جزیره در دریاگریخت؛ یعنی دیگر حجت آشکار و عیان میان مردم نبود.

حکمتی که برای پنهان کاری حضرت شیث عَلَيْهِ السَّلَام بیان شده، تهدید به قتل ایشان توسط قابیل است و این یعنی آن که انحراف و گناه، موجب شد خدای متعال، گوشه ای از فضل خویش را از مردم آن زمان باز دارد و با آنان بر اساس سنت عدل خویش رفتار نماید. می دانیم که سلب هر نعمتی از هر قومی صورت نمی پذیرد مگر آن که آن قوم، مرتکب گناهی شده باشند که آن ها را مستحق سلب آن نعمت گرداند.^۱

روشن است که در زمان پنهانی رسول الهی، بهره ی مردم از هدایت ناقص می گردد و عملاً به ضلالت گرفتار می شوند. در همین حدیث شریف تصریح شده که هر روز بر گمراهی شان افزوده می شد. (فَارْزُدُوا كُلَّ يَوْمٍ ضَالًّا)

باید توجه کنیم که این امر نه به حکمت الهی لطمه می زند و نه مخالف عدل اوست. از آن جا که اصل هدایت کردن مردم بر خداوند واجب نیست، پس محروم کردن گروهی از آنان در مدت زمانی خاص از هدایت کردن حجت آشکار، صرفاً سلب نعمتی است که مستحق برخورداری از آن نبوده اند. یعنی ظلمی نسبت به آنان

۱. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا لَا يُنْعَمُ عَلَيَّ عَبْدُهُ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (الرَّعْدُ / ۱۱) (تفسیر العیاشی / ۲ / ۲۰۶). قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، پیش از آن که گناهی مرتکب شود که به خاطرش استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند، آن نعمت را از او نمی گیرد. و این مطلب همان قول خداوند است که: «خداوند، وضعیت یک گروه را تغییر نمی دهد؛ مگر آن که خودشان وضع خویش را دگرگون کنند». برای ملاحظه ی تفصیلات بحث بنگرید به: سلسله درس های مهدویت / ۳ / ۱۳۶.

صورت نپذیرفته، بلکه از یک فضلی محروم شده‌اند. این محرومیت، حکمت‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد که به یکی از آن‌ها در حدیث فوق، تصریح شده است.

مراتب داشتن هدایت الهی

اما در این حالت هم از فضل الهی به طور کلی محروم نبوده‌اند؛ زیرا از هدایت تکوینی و تشریحی به خاطر واجد بودن نور عقل و معرفه الله برخوردار بوده‌اند. در ادامه‌ی همین حدیث، امام علیه السلام تصریح فرموده‌اند که در فرض آشکار نبودن حجّت خدا، مردم بر فطرت الهی خود، باقی بوده و آن را از دست نداده بودند:

لَمْ يَكُونُوا عَلَىٰ هُدًىٰ كَانُوا عَلَىٰ فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ.^۱

بر هدایت نبودند، بلکه بر فطرت الهی بودند که خداوند ایشان را ابتداءً بر آن سرشته است؛ هیچ دگرگونی در آفرینش خداوند نیست.

در این فرمایش، مرتبه‌ای از هدایت نفی شده، ولی مرتبه‌ی دیگر آن اثبات شده است. آن‌جا که فرموده‌اند: «لَمْ يَكُونُوا عَلَىٰ هُدًىٰ» مراد، هدایت تشریحی حجّت آشکار است که به تعبیر امام صادق علیه السلام: «يُعَرَّفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَىٰ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲؛ مانند زمان‌هایی که پیامبر الهی یا امام علیه السلام در تقیّه نباشند و بتوانند به صورت آشکار، حلال و حرام شریعت را تبلیغ کنند و مردم را به صورت علنی به دین خدا دعوت نمایند. در صورت پنهانی یا پنهان کاری حجّت خدا، مردم از این‌گونه هدایت تشریحی محروم می‌گردند. در این شرایط چه بسا احکامی که در میان مردم بوده، کم‌کم به فراموشی سپرده شود یا دستخوش کتمان یا تحریف گردد و در نتیجه آرام مردم از شریعت دور افتاده و این مرتبه از هدایت تشریحی را از دست بدهند. عبارت: «لَمْ يَكُونُوا عَلَىٰ هُدًىٰ» به نفی این درجه از هدایت اشاره می‌کند.

اما در ادامه‌ی این عبارت فرموده‌اند: «كَانُوا عَلَىٰ فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا

۱. تفسیر العیاشی / ۱ / ۱۰۵.

۲. الکافی / ۱ / ۱۷۸.

لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ».

می دانیم که «فِطْرَةَ اللَّهِ» دو مصداق بارز و اصلی دارد: یکی معرفت خداوند و دیگر نور عقل.^۱ تأکیدی که بر تبدیل ناپذیر بودن آفرینش الهی صورت گرفته، دالّ بر این حقیقت است که هیچ مخلوقی یارای تغییر دادن «فِطْرَةَ اللَّهِ» را ندارد. پس پنهان شدن حجت ظاهری خداوند، موجب خدشه دار شدن معرفت فطری خدا و معرفت فطری نسبت به نور عقل نمی شود. بنابراین در صورت اعمال عدل الهی و محرومیت مردم از حضور آشکار حجت خدا، دو مصداق مهم هدایت الهی (معرفت خداوند و نور عقل) کماکان برای مردم روشنگری می کند. این مرتبه از هدایت، ریشه‌ی تکوینی دارد؛ چون عقلاً مفطور به آن هستند و همین امر تکوینی منشأ آگاهی مردم از یک رشته اوامر و نواهی و بایدها و نبایدهای الهی می شود که اینها خود، مصداق هدایت تشریحی هستند.

نتیجه این که: در صورت اعمال سنت ثانویه بر اساس عدل الهی، باز هم باب هدایت خداوند به طور کامل بر مردم بسته نمی شود. دو رکن رکنی و اساسی هدایت بر پایه ی تفضّل و احسان خداوند، برای ایشان گشوده باقی می ماند. علاوه بر این که چه بسا برخی از احکام شرایع گذشته به صورت جزئی از انبیاء گذشته در میان ایشان باقی مانده باشد. این احتمال را نمی توان منتفی دانست.

اتمام حجت الهی بر پایه‌ی هر مرتبه از هدایت

با این توضیحات روشن می شود که هر مرتبه‌ای از هدایت الهی، به اتمام حجت در همان مرتبه بر مردم می انجامد. اگر هدایت صرفاً در حدّ معرفت‌های فطری خدا و نور عقل باشد، مردم به آن چه که از طریق این دو نور، می فهمند، مکلف می گردند و به همین اندازه حجت بر ایشان تمام می شود. و اگر علاوه بر این هدایت فطری، از تعالیم و ارشادات حجت ظاهری خدا هم بهره مند شوند (با احکام تعبّدی غیر عقلی آشنا شوند)، وظیفه‌ی بالاتری پیدا می کنند و در مورد عمل به احکام شریعت هم حجت بر

۱. برای ملاحظه‌ی تفصیلات و مستندات بنگرید به: توحید در کتاب و سنت / ۹۱ - ۸۵.

ایشان تمام می‌شود. این اتمام حجت، مبنای مؤاخذه و عقوبت ایشان در پیشگاه الهی است؛ یعنی به هر اندازه که حجت بر آنان تمام گردد، به همان اندازه - در صورت مخالفت با او امر و نواهی الهی - شایستگی مؤاخذه و عقوبت پیدا می‌کنند.

مقتضای عدل الهی این است که «عقاب بلا بیان» نکند؛ یعنی اگر در حوزه‌ای برای کسی روشنگری صورت نپذیرفته - البته به شرط این که عدم روشنگری نتیجه‌ی تقصیر او نباشد - عقلاً استحقاق عقوبت ندارد و به بیان دیگر، مجازات کردن چنین بنده‌ای، ظلم آشکار است.

جمع‌بندی بحث به این صورت می‌شود که همه‌ی درجات و مراتب هدایت خداوند، برخاسته از فضل و احسان اوست؛ به گونه‌ای که در صورت فقدان همه‌ی آن‌ها، هیچ ظلمی به هیچ بنده‌ای صورت نمی‌پذیرد. اما متناسب با هر مرتبه از هدایت الهی، به همان اندازه، حجت خداوند عقلاً بر بنده‌ی هدایت شده تمام می‌شود و او شایستگی مؤاخذه و عقوبت پیدا می‌کند. بنابراین کسانی که به مقتضای سنت عدل الهی از هدایت‌گری حجت ظاهری خداوند محروم می‌گردند - در صورتی که ایجاد این محرومیت به تقصیر خودشان مربوط نباشد - نسبت به ماوراء آن چه به نور عقل و معرفه الله، روشن می‌گردد، تکلیف ندارند و مورد مؤاخذه و عقوبت قرار نخواهند گرفت.